

مبانی فقهی حقوق اسلامی، سال دوازدهم، شماره بیست و سه، بهار و تابستان ۱۳۹۸، ص ۶۳-۹۰

مصادیق تدلیس در جراحی‌ها و اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی^۱

مرتضی رحیمی^۲

دانشیار علوم قرآن و فقه، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

راضیه محب‌پور^۳

کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

چکیده

هدف از این پژوهش بیان تدلیس یا تدلیس نبودن جراحی‌های زیبایی می‌باشد؛ از پژوهش حاضر که با روش توصیفی و تحلیلی انجام شده برمی‌آید که انواع جراحی‌های زیبایی امروزی اگر به قصد ایجاد، یا افزایش زیبایی انجام شوند و در آن‌ها تدلیس مورد نظر نباشد، عیب و تدلیس نیستند. حرام بودن تدلیس به خاطر ضرر زدن به دیگران است، لذا در موارد زیر تدلیس روی نداده است: ۱. موردی که زن متأهل است. ۲. فرضی که زن قصد ازدواج ندارد. ۳. فرضی که طرفین عقد، به وقوع جراحی زیبایی آگاهی دارند. ۴. فرضی که فردی که جراحی زیبایی کرده آن را به دیگری اطلاع می‌دهد. تدلیس به‌خودی خود موجب فسخ نکاح نیست، بلکه اگر عیب موجود، قابل گذشت نباشد، مثل کوری و نیز اگر در ضمن عقد شرطی صورت گیرد که به آن عمل نشود، طرف مقابل حق فسخ نکاح دارد.

کلیدواژه‌ها: تدلیس، جراحی‌های زیبایی، عیوب، اشتراط.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۲/۱۸؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۶/۱۲

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): mrahimi@shirazu.ac.ir

۳. پست الکترونیک: r.mohebpour@gmail.com

۱. مقدمه

امروزه بسیاری از مردم از جمله جوانان، پیش از ازدواج گرایش زیادی به جراحی‌های زیبایی از جمله جراحی بینی و اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی دارند. این اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی به دو دسته اصلی ماندگار و غیر ماندگار یا سریع الزوال تقسیم می‌شوند. جراحی‌های زیبایی مانند جراحی بینی، پلک، فک و غیره و اعمالی مثل کاشت مو، تاتوی ابرو و تا حدی هاشور ابرو به طور معمول ماندگار هستند ولی اعمالی مانند تزریق ژل در لب و گونه و غیره ممکن است در نهایت از بین بروند؛ اما آرایش‌ها و گریم‌های معمولی بسیار سریع الزوال هستند که از جمله آن می‌توان به استفاده از مژه و ناخن مصنوعی و تغییر شکل و رنگ ابرو و مو اشاره کرد (مصری، ۲۰۰۳م، ص ۱۹۴).

گاهی عمل جراحی زیبایی برای معالجه عیوب مادرزادی و اکتسابی ناشی از جنگ‌ها و سوختگی است که باعث درد بدن یا آزدن صاحب آن شده و یا بهبود کمتری در تغییر ساختاری مادرزادی به منظور کسب زیبایی بیش از آن‌چه موجود است می‌باشد (همان). جراحی‌ها و اعمال زیبایی‌ها انواع و خصوصیات گوناگونی دارند و در جوامع مختلف ممکن است با شیوع متفاوتی همراه باشند، در مقابل علاقه‌ی روزافزون برخی افراد به انواع جراحی‌های زیبایی، برخی از زوجین به شکل ظاهری و طبیعی طرف مقابل خودشان رضایت دارند و جراحی زیبایی وی را نمی‌پسندند و اگر به آن آگاه شوند، ممکن است آن را فریب تلقی کنند، از سویی فقها از تدلیس تعاریف گوناگونی بیان داشته‌اند، اکثر مصادیق زینت در گذشته و حال نیز متفاوت هستند، از این رو، بررسی مصادیق جدید تدلیس از جمله انواع جراحی‌ها و اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی حایز اهمیت است.

در نکاح در صورتی تدلیس روی می‌دهد که تدلیس‌کننده با انجام عملیاتی مانند گفتار و افعال قصد فریب داشته باشد و صیغه عقد جاری شده و مخاطب توصیف، زوج یا زوجه باشند. شرایط مزبور در جراحی‌های زیبایی نیز قابل تصور هستند، زیرا ازدواج، اشتغال و کسب موفقیت از مهم‌ترین فرصت‌هایی هستند که دختران در جامعه در پی رسیدن به آن

هستند، از سویی جراحی زیبایی شانس آن‌ها را در رسیدن به این موقعیت‌ها بالا می‌برد. در خصوص نوآوری تحقیق باید گفت که در تحقیق حاضر چگونگی تدلیس بودن یا تدلیس نبودن جراحی‌های زیبایی مورد بررسی قرار گرفته و حال آن‌که در منابع فقهی گذشته و حاضر، با وجود بحث فقها از شرعیت و عدم شرعیت انواع جراحی‌ها و اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی و رفع نقص، تدلیس بودن اعمال یاد شده مورد بررسی قرار نگرفته و تنها از برخی مصادیق رایج در گذشته، هم‌چون خالکوبی، وصل موی زنی به زن دیگر و... سخن به میان آمده است، و حال آن‌که با توجه به پیشرفت علم و پیدایش انواع جراحی‌های نوین، از جمله جراحی‌های زیبایی، تدلیس و مصادیق آن به آن‌چه در گذشته در منابع فقهی بیان شده محدود نمی‌شود یکی از مباحث ضروری و مرتبط با تدلیس آن است که ارتباط تدلیس با جراحی‌های زیبایی عصر حاضر و نیز امکان فسخ عقد نکاح و عدم فسخ آن مورد بررسی قرار گیرد، هم‌چنین فروضی که جراحی‌های زیبایی تدلیس محسوب می‌شوند و نیز صورتی که تدلیس نیستند روشن گردد، از همین روی مقاله حاضر در پی آن است که به پرسش‌هایی، مانند «آیا اعمال و جراحی‌های زیبایی موجب تدلیس هستند؟»، «عیب و تدلیس چه تفاوتی دارند؟»، «آیا تدلیس در همه جا موجب فسخ نکاح است؟» و جز آن‌ها پاسخ گوید.

روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی (اجتهادی) است.

۲. مفهوم‌شناسی تدلیس

برای توضیح رابطه تدلیس و انواع جراحی‌های زیبایی، هم‌چنین تدلیس بودن انواع جراحی‌های زیبایی و عدم آن، تبیین معنای تدلیس ضروری می‌نماید.

۲.۱. تدلیس در لغت

دلس به فتح لام به معنی تاریکی (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۸۶) و مخلوط شدن

تاریکی (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۲۹۰) است و «دلس» به طور کلی در بیع و در هر چیزی که عیش بیان نشود صورت می پذیرد (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۲۸).
 «التَّدْلِيسُ» پنهان کردن عیب (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۸۶) یا عدم بیان عیب است و «التَّدْلِيسُ» همان نکتم یا پنهان کاری است (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۲۹۰).

۲.۲. تدلیس در اصطلاح

تدلیس در لسان روایات و ادله به کار رفته و حقیقت شرعیه ندارد، بلکه به همان معنای لغوی و عرفی آن است و ادعای آن که شارع مقدس حقیقت تازه‌ای برای معنای تدلیس قائل شده و لفظ تدلیس را از معنای لغوی به معنای شرعی تازه منتقل نموده باشد از پشتوانه قابل اعتمادی برخوردار نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۱۵۱).

تدلیس در اصطلاح فقها با کتمان عیب در ازدواج، بیع و مانند این‌ها صورت می‌گیرد. تدلیس در ازدواج هم از طرف مرد و هم از طرف زن امکان دارد (نجفی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۳۰). باتوجه به معنای لغوی تدلیس که گذشت، گویا فردی که کتمان عیب می‌کند طرف مقابلش را در تاریکی قرار می‌دهد، از همین روی خدعه و نیرنگ تدلیس نامیده شده، زیرا موجب ایجاد تاریکی برای طرف مقابل می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۹۳).

در تعریفی کامل‌تر گفته شده که تدلیس پنهان سازی عیب یا اظهار کمالی است که وجود ندارد (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ص ۳۶۰).

از نگاه شیخ انصاری، هر چیزی که در خواستگار میل و رغبت ایجاد کند، تدلیس است؛ حتی اگر خواستگار بداند که آن زیبایی واقعی نیست و تنها به خاطر امور زیباکننده حاصل شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۰).

برخی از فقها تدلیس را با آوردن نمونه‌هایی، مانند سرخ کردن صورت در صورتی که به طور طبیعی سرخ نباشد، وصل کردن مو و امور این‌چنینی تعریف کرده و اشاره نموده‌اند که

بدون هیچ نوع اختلافی تدلیس حرام است. برخی بر حرمت آن ادعای اجماع نموده‌اند. البته انجام این‌کارها توسط زن برای شوهرش پس از ازدواج تدلیس نبوده و حتی مستحب است (حائری طباطبایی، ج ۱، ص ۵۰۴).

ماده ۴۳۸ ق.م نیز در تعریف تدلیس گفته است: «تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف مقابل شود».

۲.۳. ارکان و شروط تدلیس

برای تحقق تدلیس، دو رکن یا دو شرط ضروری است که عبارتند از: الف. تدلیس‌کننده به عیب آگاه باشد. ب. تدلیس‌کننده اظهار کند که چیزی فاقد عیب است.

اظهار فاقد عیب بودن چیزی گاهی با لفظ صورت می‌گیرد و گاهی با سکوت. تبادر نشانگر آن است که سکوت در مقابل عیب نیز تدلیس محسوب شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۱۵۱).

۲.۴. اقسام تدلیس

تدلیس به موارد ذیل تقسیم‌پذیر است:

۱. آنچه مطلوب نیست را مطلوب جلوه دهند: در این نوع تدلیس با خود عمل یا عوارض آن، چیزی که برای همه مردم یا برخی از آن‌ها، مطلوب نیست، مطلوب نشان داده می‌شود، تدلیس مورد اشاره در مواردی، چون نکاح، معاملات مالی خرید و فروش، صلح، اجاره دادن، اجاره کردن، وقف، عتق و مشابه آن‌ها جریان دارد.

۲. تدلیس گفتاری: این نوع تدلیس، شهادت بر وجود وصفی دروغین در چیزی که معامله آن را ترغیب کند، یا موجب پرداخت ثمن بیشتر در ازای آن شود، یا به خاطر آن، خواهان مبیع ناقص شوند، را شامل می‌گردد.

نگاه داشتن شیر در پستان حیوان و ندوشیدن آن، اظهار زینت، نچیدن محصول

درختان و مزارع و مشابه آن‌ها از این نوع تدلیس هستند.

۳. تدلیس با اظهار وجود صفتی دروغین مانند شرافت، نسب و حسب تا آن‌که نظر زن یا مرد را برای ازدواج جلب کنند یا آن‌که به حقوق واجب و غیر واجبی که مترتب بر آن است دست یابند.

۴. اثبات صفات دروغین، هم‌چون امانت و دیانت برای کسی تا مردم به وی اعتماد نموده و اموال یا زنان و چیزهای دیگر مربوط به خودشان را به ایشان بسپارند.

۵. ادعای دروغین مالکیت یا ولایت بر چیزی و نیز وکالت دروغین از کسی بر چیزی.

۶. به دروغ خود را عالم نشان دادن: بر اساس این نوع تدلیس شخصی که به دروغ خود را عالم توصیف کرده به قضاوت و فتوا اقدام نموده و مال دیگری را به فردی که مستحق آن نیست می‌دهد.

عادل یا هاشمی یا فقیر یا موسوی وانمود کردن خود نیز از این نوع تدلیس می‌باشند (کاشف الغطاء نجفی، صص ۱۳-۱۴).

از دیگر مصادیق امروزی تدلیس می‌توان به تدلیسی که در جذب ابتدایی شرکت‌های هر می وجود دارد، تدلیس در تبلیغات و تجویز داروهای سنتی و گیاهی عجیب شرکت‌های غیر مجاز طب سنتی، تدلیس پزشک برای مراجعه‌کننده‌اش در این که جراحی زیبایی بدون عوارضی خواهد داشت و... اشاره نمود.

تدلیس در تقسیمات یاد شده نشانگر گستردگی آن و محدود نبودن آن به نکاح است. با این وجود در نکاح، تدلیس ویژگی خاص خودش را دارد.

۳. اقسام عیوب موجب تدلیس در نکاح

بر اساس یک تقسیم‌بندی می‌توان عیوب مرتبط با تدلیس را به موارد زیر تقسیم نمود:

الف. عیب خفی که مدلس نه تنها آن را بازگو نمی‌کند، بلکه ضد آن را بیان می‌دارد، مثلاً می‌گوید این زن از هر جهت صحیح و سالم است، در حالی که آن زن عیب خفی دارد

که مدلس از آن با خیر است.

ب. عیب خفی که مدلس آن را می‌پوشاند.

ج. بازگو کردن صفت کمالی برای زن که فاقد آن است.

بر اساس این فرض، زن عیبی ندارد، اما مدلس صفت کمالی را برای وی بازگو می‌کند که زن فاقد آن است؛ مثلاً می‌گوید زن، پزشک است و حال آن‌که پزشک نیست. گاهی از فرض سوم به اشتراط تعبیر می‌شود (همو، صص ۱۳-۱۴). می‌توان ادعای عدم جراحی زیبایی و به عبارتی طبیعی بودن زیبایی فرد را از این نوع برشمرد، زیرا بر پایه این فرض ممکن است، مثلاً زن ادعا کند که زیبایی وی طبیعی است و توسط جراحی ایجاد نشده است؛ در هر سه مورد تدلیس تحقق می‌یابد.

۴. شرط یا توصیف عدم وجود عیب یا وجود کمالات

به‌طور کلی تدلیس در سایر عیوب - غیر از عیوب چهارگانه و هفت‌گانه معروف (مثل کوری یک چشم و...) و صفات کمالی (مثل نسب، جمال، بکارت، شغل مناسب و...) تنها در سه صورت موجب فسخ ازدواج است: ۱. عدم وجود عیب یا وجود صفات کمالی در ضمن عقد شرط شده باشد. ۲. عقد، مثلاً با توصیف صفتی، مانند بکارت صورت گرفته باشد، مثل آن‌که گفته شود؛ «زوجتک هذه البنت الباکرة أو غیر الثیبة». ۳. در هنگام خواستگاری یا صحبت کردن از عدم نقص یا وجود صفت کمالی صحبت شده باشد، لذا عقد بر این مبنا جاری شده است. اگر این تدلیس پس از عقد و دخول روشن شود، طرف مقابل اختیار فسخ دارد و در فسخ از جانب زوج، مهریه به زن داده و از مدلس پس گرفته می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۵، ص ۱۳۷).

گاهی اشتراط موجب تحقق تدلیس می‌شود، مثل آن‌که آزاد بودن یا باکره بودن زن شرط شود و آن‌گاه خلاف آن آشکار گردد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۳۶۶).
با توجه به شرط مورد اشاره، اگر مسلمان بودن زوجه شرط گردد آن‌گاه معلوم شود که

زن مزبور از اهل کتاب است، در فرض جواز نکاح با زن کتابی، مرد حق فسخ دارد، اما بدون اشتراط آن، حق فسخ ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۰).

با توجه به نمونه‌هایی، مانند «اشترط مسلمان بودن زوجه» و امکان فسخ نکاح به خاطر تخلف از شرط، گرچه جراحی‌های زیبایی به خودی خود عیب نیستند و بلکه گاهی عیبی را از بین می‌برند و یا به حسن فرد می‌افزایند، اما در فرض اشتراط عدم جراحی‌های زیبایی، اگر از شرط مزبور تخلف شود، تدلیس روی داده و می‌توان به دلیل تخلف از شرط مزبور، فسخ نکاح را ممکن دانست؛ از همین روی برخی از حقوق‌دانان، مواردی هم‌چون بیسوادی زوج یا زوجه، باکره بودن دختر، عقیم بودن مرد و زن داشتن مرد را از مصادیق تدلیس بر شمرده‌اند (امامی، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۵۱۴).

۵. سکوت بر وجود عیب یا عدم وجود صفات کمالی

در برخی موارد زن به صورت نفی یا اثبات درباره عیبی که در او وجود دارد سخن نمی‌گوید، بلکه سکوت می‌کند، آیا سکوت وی موجب تدلیس است؟ در این باره، محمد بن مسلم از امام باقر(ع) در مورد فسخ ازدواج در هنگام عدم بیان نابینایی یک چشم زنی پرسش نموده، حضرت در پاسخ وی فرموده‌اند: «لَا يَرُدُّهَا إِنَّمَا يَرُدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْجَذَامِ وَ الْبَرَصِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ دَخَلَ بِهَا كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ لَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا وَ يَغْرَمُ وَلِيَّهَا الَّذِي أَنْكَحَهَا مِثْلَ مَا سَأَفَهُ: او را رد نکند و همانا فسخ نکاح در مورد دیوانگی و بیماری جذام و پیسی است، گوید پرسیدم: اگر با وی نزدیکی کرده باشد چه کند؟ فرمود زن مهریه‌اش را طلبکار است، زیرا از او کام گرفته است، و از ولی زوجه که بدون ذکر عیب او را به نکاح مرد داده غرامت گیرد به همان مقدار که پرداخته است» (صدوق قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۳۳).

از روایت مزبور برمی‌آید اگر زنی در بیان عیب موجود در خودش سکوت کند تا آن‌که شوهرش پس از ازدواج با وی از آن عیب مطلع شود، مرد حق فسخ نکاح را ندارد، زیرا در

قسمتی از روایت آمده: «عن رجلٍ تزوج الی قومٍ امرأةً فوجدھا عوراء و لم یبینوا أ له أن یردھا؟ قال: لا. درباره مردی که با زنی از یک فامیل ازدواج نموده و ایشان نابینایی یک چشم آن زن را به مرد اطلاع نداده‌اند پرسش شده که آیا آن مرد می‌تواند ازدواج را رد کند؟ حضرت فرمودند: خیر» و آن گاه موارد امکان فسخ را به جنون و بیماری برص و جذام زن منحصر نموده‌اند، از سویی روایات محمدبن مسلم از نظر قوت، همانند صحیح تلقی شده‌اند (همو، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۳۳).

گرچه کلمه «إتّما» مفهوم حصر را می‌رساند با این وجود کاربرد آن در روایت مزبور دلیل بر منحصر بودن موارد فسخ نکاح به اسباب مزبور نیست، زیرا حصر مذکور حصر اضافی می‌باشد، نه حصر حقیقی، از همین رو، برخی از فقها از تفصیلی سخن گفته‌اند که بر اساس آن، سکوت زن در مورد صفت کمال را باعث تحقق تدلیس ندانسته، اما سکوت از عیبی که زن یا ولیش به آن علم دارند را موجب تدلیس دانسته‌اند، مثلاً صاحب جواهر گفته است: «آن چه از نصوص مقام و بلکه از صریح کلام برخی فقها برمی‌آید آن است که در فرض علم به عیب، با سکوت زن در برابر عیب یاد شده تدلیس روی می‌دهد، چه رسد که به ضد آن از سلامت خود خبر دهد» (نجفی، بی تا، ج ۳۰، ص ۳۶۲).

برخی از فقها سکوت از عیبی که فرد از آن آگاهی دارد و آن عیب از زوج پوشیده است و تصور زوج هم بر عدم وجود این عیب است را موجب تدلیس دانسته‌اند (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۵، ص ۱۳۴).

در تفصیل دیگری می‌توان گفت اگر نقص موجود در زن به اندازه‌ای باشد که قابل تسامح و گذشت نباشد به گونه‌ای که با وجود چنین نقصی مرد غالباً با چنین زنی ازدواج نمی‌کند، در فرض مزبور سکوت زن و عدم اشاره به نقص یاد شده تدلیس تلقی می‌شود (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۲۶۰).

با این وجود هر تدلیسی موجب فسخ یا سقوط مهریه نیست، به عبارتی تدلیس در صورتی موجب فسخ یا سقوط مهریه است که دلیلی، چون آیه، روایت، اجماع یا عموم

قاعده‌ای، چون لاضرر بر آن دلالت کند، از جمله آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. صفت کمال یا عدم نقص در متن عقد شرط شود، مثل آن که مرد به زن بگوید: با تو ازدواج می‌کنم به شرط آن که باکره باشی یا آن که از امراض سالم باشی. و نیز مانند آن که زن به مرد بگوید: «با تو ازدواج می‌کنم به شرط آن که به فلان چیز علم داشته باشی و یا آن که از امراض سالم باشی».

۲. کمال یا عدم نقص به عنوان وصف لحاظ شود نه شرط، مثل آن که وکیل زن بگوید: «زوجتک فلانة البکر السالمة من الامراض».

۳. در هنگام سخن گفتن از ازدواج از کمال یا عدم نقص سخن به میان آمده و پس از آن بر همین اساس عقد صورت گیرد.

در هر یک از موارد سه گانه در صورت تحقق عکس، فردی که مورد خدعه واقع شده اختیار فسخ دارد نه به دلیل تدلیس بلکه به خاطر تخلف شرطی که طرفین بر آن توافق کرده‌اند (همو، ج ۵، ص ۲۶۰).

فرض‌های سه گانه در مورد جراحی‌های زیبایی نیز قابل تصور هستند، مثل آن که بر اساس فرض اول عدم جراحی زیبایی در ضمن عقد شرط شود و یا بر اساس فرض دوم گفته شود: «با تو ازدواج کردم به شرط آن که عمل جراحی زیبایی انجام نداده باشی». و یا بر اساس فرض سوم در هنگام سخن گفتن از ازدواج، از طبیعی بودن زیبایی فرد سخن به میان آید، در همه این موارد جراحی زیبایی موجب خدعه شده و اختیار فسخ را به دنبال دارد.

۶. تدلیس و زیبایی

با توجه به معنای لغوی تدلیس، که پنهان کاری است، (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۲۹۰) و نیز با توجه به آن که در صورت اشتراط عدم جراحی زیبایی، تخلف از آن تدلیس محسوب می‌شود، بیان اهمیت زیبایی و نیز مفهوم جراحی زیبایی و انواع آن ضروری می‌نماید.

۱.۶. اهمیت زیبایی

زیبایی موهبتی از جانب خداوند است که مظهر خارجی انسان را نمایش می‌دهد، خداوند فرموده: «بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند (اگرچه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص (برای مؤمنان) خواهد بود» (اعراف/۳۲). از سویی در روایات آمده که خداوند زیبایی را دوست دارد، چنان‌که علی (ع) فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ، يُحِبُّ الْجَمَالَ، وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النُّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ: خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد، و هم‌چنین دوست دارد که اثر نعمت‌های خود را در مردم مشاهده فرماید» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۳، ص ۷).

انسان‌ها درباره چرایی و ماهیت ارزش زیبایی با یکدیگر اختلاف ندارند، اما بر سر جزئیات و چگونگی آن با هم اختلاف‌هایی دارند.

۲.۶. تعریف جراحی زیبایی

جراحی زیبایی برای اهداف ساختاری یا زیبایی انجام می‌شود. هدف از اعمال جراحی زیبایی اعاده تعادل و توازن به بخشی از بدن از طریق اعاده معیارهای زیبایی مناسب به آن بخش می‌باشد، گرچه به موازات این تعریف کاربرد طبی و درمانی اعمال جراحی زیبایی نیز به آن اضافه می‌شود (مصری، ۲۰۰۳م، ص ۱۹۴).

با توجه به تعریف یاد شده موارد ذیل از اهداف و پیامدهای اعمال جراحی به‌شمار می‌روند: ۱. اصلاح ساختار و ترکیب جسم انسان. ۲. اصلاح ساختاری اعضای معیوب، مانند اشکال ناشی از سوختگی و بهم ریختگی آناتومی ناشی از شکستگی استخوان. ۳. اصلاح ساختاری اعضا، مانند لیپو ساکش و جراحی چاقی مفرط به منظور درمان عوارض ناشی از چاقی، مثل عوارض قلبی و عروقی کبدی و سندرم‌های متابولیکی (همو، ۲۰۰۳م، ص ۱۹۴).

در تعریف دیگری از جراحی زیبایی آمده: جراحی زیبایی عمل پزشکی جراحی است که هدف از آن تعدیل یا تغییر بدن انسان است که به منظور معالجه است، مانند آنچه در عمل ترمیم یا درمان سوختگی صورت می‌پذیرد یا به منظور بهبود یا تغییر بر اساس معیارهای رایج در زمینه خوش اندامی (همو، ۲۰۰۳م، ص ۱۹۵).

۷. جراحی زیبایی از منظر فقه

از نظر فقهی عمل زیبایی به خودی خود اشکال ندارد، خواه برای زیباتر شدن صورت گیرد یا برطرف کردن عیب موجود، مشروط به آن که از اجزای مرده استفاده نشود و جراحی زیبایی زنان توسط پزشک زن صورت گیرد (خویی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۴۱؛ تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۹، ص ۲۹۱).

در صورتی که برای جراحی زیبایی زن، پزشک زن موجود نباشد، از باب ضرورت به جواز جراحی مزبور حکم شده است، برای مثال پرستشی به این شرح مطرح شده که: «عمل جراحی زیبایی اندام اکنون در سراسر دنیا مرسوم است این گونه جراحی‌ها گرچه به ندرت برای سلامت جسم ضرورت دارند، اما در بسیاری از موارد عوارض جانبی داشته و به ندرت باعث مرگ طرف می‌شوند، با این وجود بسیاری از خانم‌ها با تحمل هزینه‌ی سنگین آن با تمام وجود حاضرند خود را به تیغ جراحی بسپارند، چرا که احساس می‌کنند بخشی از قسمت ظاهری بدن آنان هم‌چون بینی، سینه‌ها یا شکم حالت غیر طبیعی دارد و از این بابت دچار ناراحتی روانی می‌شوند. این خانم‌ها اگر دختر باشند احساس می‌کنند با شرایط موجود، شوهر مورد علاقه‌ی خود را نخواهند یافت و اگر متأهل باشند در مقابل شوهر خود احساس کمبود می‌کنند اینان بر این باورند که با انجام جراحی فوق، از این مشکل رهایی خواهند یافت و به محض مراجعه به پزشکان مربوطه، پزشک بدون سؤال از علت تن دادن به این عمل پر خطر آماده‌ی انجام عمل می‌شود. سؤال این است که پزشک، قبل از آگاهی از ضرورت این عمل آیا مجاز است این عمل را انجام دهد؟ و در صورت ضرورت، آیا

پزشک مرد مجاز است که این عمل را انجام دهد؟»

پاسخ: «شریعت مقدس اسلام، شریعت سمح‌ه‌ی سهله است و بر حسب کتاب، سنت و حکم عقل، ضرورت عرفی رافع حرمت محرمات است. البته به مقدار رفع ضرورت و هرچند عمل زیبایی در صحت و سلامت جسم مریض مؤثر نباشد، ولی ممکن است عدم اجرای آن موجب مرض روانی غیر قابل تحمل باشد. در صورت اقتضای نظر و لمس اجنبی بجاست پزشک حرمت اصل عمل را به جهت این امور به مریض تذکر دهد و اگر از گفتار مراجعه‌کننده احراز کرد که واقعاً گرفتار واهمه‌ی روانی غیر قابل تحمل شده است جایز است گفتار او را حمل بر صحت کند و در صورت انحصار علاج در آن، انجام به مقدار ضرورت مانعی ندارد و با عدم وجود پزشک هم‌جنس، عمل جنس مخالف نیز مانند سایر موارد معالجه مانعی ندارد، ولی انجام آن با احراز عدم ضرورت عرفی محل اشکال است» (منتظری، بی تا، ج ۳، صص ۳۳۶-۳۳۷).

از پاسخ مزبور برمی‌آید که با وجود آسانگیر بودن اسلام، جواز جراحی زیبایی به جراحی‌هایی که برای سلامتی جسمانی ضرورت دارند، محدود نمی‌شود، بلکه هم‌چنین اگر عدم جراحی زیبایی موجب ناراحتی روحی باشد، با استناد به سخن مراجعه‌کننده انجام جراحی جایز است، در عین حال باید به وسواس‌های غیر منطقی توجه نشود.

۸. مصادیق تدلیس در اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی

چنان که گفته شد برخی از اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی مانند جراحی بینی، جراحی پلک، جراحی فک، ارتودنسی و مانند این‌ها به طور معمول دائمی و ماندگار هستند. مسلماً این اعمال جدید هستند و نمی‌توان حکمی پیرامون آن‌ها در کلام فقهای گذشته یافت، اما ممکن است بتوانیم برخی از مصداق‌های افزایش‌دهنده‌ی زیبایی در گذشته و زمان کنونی را بر هم منطبق بدانیم، به‌ویژه آن‌که گاهی دختران برای جلب رضایت طرف مقابل اقدام به جراحی زیبایی می‌کنند، تا بتوانند چهره واقعی خود را پنهان ساخته و با چهره‌ای زیبا خود را

زیبا جلوه دهند تا مقبول طرف مقابل قرار گیرند.

در گذشته، خالکوبی بر گونه (وشم الخدود) یا سایر قسمت‌های بدن، نقش و نگار زدن بر روی بدن و غیره رایج بوده و فقها ارتباط آن با تدلیس را بررسی کرده‌اند، مثلاً ابن ادریس حلی ضمن بیان حرمت عمل آرایشگران و تدلیس ایشان، خالکوبی گونه‌ها، سرخ کردن صورت یا گونه‌ها و نقش و نگار زدن بر دست و پاها و وصل کردن موی دیگران به موی زنان را از مصادیق تدلیس برشمرده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۱۶).
 علامه حلی نیز گفته است: «اجرت گرفتن زن قابله و نیز زن آرایشگر در صورتی که کارش با غش (تدلیس) همراه نباشد جایز است، چنان‌که در آرایش خود مرتکب غش شود، اجرت وی حرام است، مثل آن‌که موی زنی را به موی زن دیگر وصل کند و گونه‌ها را خالکوبی یا سرخ نموده و بر روی دست‌ها و پاها نقش و نگار بیندازد» (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۶۷).

شیخ انصاری نوشته است: «تدلیس شمردن وشم خدود (خالکوبی گونه‌ها) مورد تأمل و تردید است، وشم به خودی خود زینت محسوب می‌شود، هم‌چنین تفصیل بین وصل موی انسان و وصل موی غیر انسان مورد تأمل و تردید است، زیرا تفصیل مزبور به تدلیس و عدم آن ارتباطی ندارد» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۶).

با توجه به عبارت مزبور شیخ انصاری معتقد است که در محسوب کردن خالکوبی به عنوان تدلیس تأمل و اشکال است؛ زیرا این کار به خودی خود زینت است و هم‌چنین در تفصیل بین «وصل کردن موی انسان به موی زن» و بین «وصل کردن موی غیر انسان به موی زن» نیز تأمل و مناقشه است زیرا تفصیل مزبور کوچک‌ترین دخالتی در تحقق تدلیس و عدم تحقق آن ندارد.

کلاتر در حاشیه بر این قسمت اشاره کرده که این تأمل به خاطر آن است که خال مصنوعی، هم آشکار است و هم رنگش با رنگ خال طبیعی فرق می‌کند؛ بنابراین پنهان بودن و پنهان کردن (الخفاء و الإخفاء) که در مفهوم غش و تدلیس است، در آن راه ندارد.

علاوه بر این، این خال، ماندگار و دائمی است که تا آخر عمر باقی می‌ماند و موجب زیبایی است لذا چون بعد از خواستگاری و ازدواج از بین نمی‌رود، تدلیس و غش محسوب نمی‌شود. همان گونه که ذوق طبیعی شیخ انصاری تشخیص داده است و بیان داشته: «الوشمة بنفسه زینة» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۶) خالکوبی از امور افزایش‌دهنده‌ی حسن در خانم‌ها است و به‌طور معمول برای افزایش زیبایی انجام می‌شود و نه برای پوشاندن عیب (کلاتر، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۶۲).

اما شیخ انصاری پس از تأمل مزبور یادآور شده که ممکن است دو مورد مذکور با دلایل و توجیهاتی تدلیس محسوب شوند، مثلاً گفته شود که خالکوبی و ایجاد نقطه سبز در بدن باعث می‌شود که ناحیه سفید بدن بیش‌تر از هنگامی که این نقطه و خال نیست، ظهور و جلوه پیدا کند، هم‌چنین در مورد تفصیل وصل کردن مو ممکن است گفته شود «وصل کردن موی غیر انسان به موی زن» برخلاف «وصل کردن موی انسان یا زنان دیگر به موی زن» موجب تدلیس نیست، زیرا تفاوت و تمایز بین موی انسان و غیر انسان روشن بوده و هرگز موی آن‌ها با هم مشتبّه نشده و افراد بیننده آن‌ها را تشخیص می‌دهند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۶).

شیخ حتی پس از بیان این توجیه هم، به نظر قبلی خود در مورد تدلیس نبودن خالکوبی روی گونه پایبند بوده و می‌نویسد: «انصاف این است که تدلیس دانستن خالکوبی مشکل، بلکه ممنوع است، زیرا این عمل به خاطر ترکیبی که بین سفیدی و سبزی به وجود آورده است تزئین محسوب شده و موجب ایجاد توهم و خیال باطل درباره سفیدی و صفای [بیش از حد] بدن نیست» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۰).

با این وجود شیخ در ادامه، نقش و نگار بستن بر دست و پاها که غالباً موجب توهم در مورد سفیدی پوست می‌شود و همین‌طور خط سیاهی که آرایشگران بالای ابروها کشیده یا دو ابرو را به یکدیگر متصل می‌کنند به طوری که ابروهای شخص طولانی و کمانی به نظر برسد را، تدلیس می‌دانند (همو، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۰).

کلاتر گفته است: «گاهی بدین وسیله ابروهای کم پشت را با یک خط هلالی سیاه پر و طبیعی نشان می‌دهند که تدلیس و غش است و منظور از کشیدن خط سیاه بالای ابرو، بالا به معنای حقیقی نیست بلکه منظور خط کشیدن روی خود ابروست؛ زیرا کشیدن خط بالای ابرو خود نتیجه عکس دارد» (کلاتر، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۷۵).

شیخ در نهایت با بیان ملاک تحقق تدلیس بحث را جمع‌بندی و اعلام می‌کند که هر چیزی که میل و رغبت در خواستگار ایجاد کند، تدلیس است؛ حتی اگر خواستگار علم داشته باشد که این سفیدی وصف واقعی نیست و تنها به خاطر این امور [زیباکننده] حاصل شده است؛ در این حالت برخی به اشتباه می‌گویند که چون بیننده می‌داند که فرد، از این امور زیباکننده استفاده کرده است، بنابراین تدلیس صورت نگرفته است، اما در حقیقت زنی که به خاطر پوشیدن لباس سرخ یا سبز، موجب شده که بدنش سفیدتر بنماید، مرتکب تدلیس شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۰).

برخی از اعمال افزایش‌دهنده‌ی زیبایی، مانند آرایش کردن معمولی صورت، تزریق ژل در لب، گونه‌ها و پیشانی سریع الزوال یا سهل الزوال هستند، که در صورت قصد غش و تدلیس جایز نیستند، در خیار فسخ آن دو وجه محتمل است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۵، ص ۱۴۳).

منظور از دو وجه محتمل مورد اشاره آن است که بر اساس یک احتمال اگر تدلیس زن باعث ضرر بر زوج به خاطر حق استمتاع نباشد، به دلیل اصاله الزوم عقد، فسخ عقد جایز نیست. احتمال دیگر آن است که تدلیس زن در فرض مزبور را موجب فسخ عقد بدانیم، زیرا تدلیس صورت گرفته و از سویی اطلاق ادله آن را شامل می‌گردد.

با توجه به تردید در تدلیس بودن موارد سریع الزوال که به آن‌ها اشاره رفت، برخی از فقها اشاره کرده‌اند که اگر آرایش عرضی باشد، یعنی با آب و مواد مشابه از بین بروند و قصد آرایشگر هم از این کار پنهان کردن واقعیت از مرد باشد، غش تلقی شده و حرام هستند (مشکینی، بی تا، ص ۱۳۳).

از جمله آرایش‌های زیبایی رایج در گذشته وصل موی یک زن به موی زن دیگر می‌باشد، در مجموع روایاتی که از شیعه و اهل تسنن در این باره وارد شده، عنوان «وصل» به کار رفته است، چنان‌که پیامبر (ص) فرموده‌اند: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ» (احسانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۳۵؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۱۴، ص ۱۷۹؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۶۲).

از آن‌جا که در هیچ‌یک از روایات شیعه تدلیس به کار نرفته، به نظر می‌رسد در هنگامی که روایات به فتاوی آمده‌اند، تدلیس الماشطه حرام شده است. در خصوص حرمت وصل مو، که از مصادیق عملیات زیبایی و رایج در گذشته بوده، احتمالات ذیل قابل تصور است:

۱. حرمت نگاه به موی زن اجنبیه: از آن‌جا که زن از موی زن دیگری استفاده می‌کند، نگاه شوهرش به آن مو حرام است (میردامادی استرآبادی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۵۸). در توجیه مزبور وصل مو به خاطر تدلیس حرام نشده، بر اساس این توجیه استفاده موی حیوان یا ابریشم اشکالی ندارد.

۲. نجاست مویی که قرار است زن از آن استفاده کند (همو، ۱۴۲۶ق، ص ۳۵۸). این احتمال همانند احتمال پیش قابل قبول نیست (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۰۷).

۳. اگر زنی که موی زنی دیگر را به موی خود وصل کرده مجرد و بدون همسر باشد، در معرض تهمت قرار خواهد گرفت، و چنان‌که آن زن متأهل و دارای همسر باشد، در مورد زوج، تدلیس روی داده است (همو، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۰۷). شافعیه و حنابله حرمت فعل یاد شده را از باب تدلیس دانسته‌اند (قندهاری محسنی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۲۱۲). چنان‌که گذشت با توجه به عدم ذکر تدلیس در روایات، تدلیس علت حرمت عملیات زیبایی، چون وصل موی نمی‌باشد.

۴. تغییر خلق و آفرینش خدا (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۶۱؛ همو، ۱۴۱۲ق، ص ۱۲۸).

مورد یاد شده دلیل بر منع اعمال زیبایی، چون وصل مو، خالکوبی و... نیست؛ زیرا منظور از آیه «فَلْيَغَيِّرَنَّ خُلُقَ اللَّهِ» (نساء/۱۱۹) که از تغییر خلق و آفرینش خدا نهی می‌کند تغییر دین خداوند است، زیرا با توجه به تفسیر و برداشت یادشده که بسیاری از مفسران به آن تصریح نموده‌اند، خداوند انسان‌ها را بر فطرت اسلام آفریده و در عالم ذر، که همه انسان‌ها را از پشت آدم بیرون آورده، از ایشان خواسته که به وی ایمان آورند، از این رو، هرکس چیزی غیر از خدا، چون خورشید، ماه و... را بپرستد، فطرتی که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده تغییر داده است (کاظمی، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۲). از سویی اطلاق تغییر خلق و آفرینش خدا بر عملیات زیبایی، چون وصل منطقی نیست، زیرا لازمه‌اش آن است که اصلاح سر، کوتاه کردن مو و ازاله مو از همه بدن نیز حرام باشد.

توجیه‌های مزبور در فرضی قابل تصور هستند که منظور از «واصله» را زنی بدانیم که موی یک زن را به موی زن دیگر وصل کند و بر این اساس، «مستوصله» زنی است که توسط «واصله» (آرایشگر) موی زن دیگر به موی وی وصل می‌شود. با این وجود در پاره‌ای از روایات آمده که «واصله» زنی است که واسطه رساندن زنان دیگر به مردان برای عمل زنا می‌باشد، چنان‌که امام صادق (ع) فرموده‌اند: «پیامبر (ص) واصله و مستوصله، یعنی زن زناکار و زنی که واسطه آن زنا است را لعنت فرموده است» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۳۵۱). با توجه به این تفسیر، روایت مزبور با تدلیس از طریق آرایش‌های زیبایی ارتباط نخواهد داشت.

در برخی از روایات اشاره شده که اگر از موی بز برای وصل به موی زن بهره گرفته شود، اشکال ندارد، چنان‌که امام صادق (ع) فرموده‌اند: «در صورتی که زن آرایشگر شرط دستمزد نکند و هر چه دادند بپذیرد و موی مصنوعی (از شخص دیگر) به سر زن دیگر نبندد، اشکالی ندارد؛ اما وصل موی حیوان، مانند موی بز اشکالی ندارد» (صدوق قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۶۲).

با توجه به این‌ها مواردی مانند «وصل مو»، «بند انداختن»، «خالکوبی» و... که در

منابع فقهی گذشته به عنوان کارهای زیبایی تلقی شده‌اند، هم‌چنین دیگر مصادیق عملیات زیبایی متداول امروزی حرام نمی‌باشند، بلکه مطلق عملیات و کارهای زیبایی در صورتی که هدف از آن‌ها غش و تدلیس باشد حرام هستند، از این رو، جراحی‌های زیبایی زنانی که متأهل هستند و نیز زنانی که قصد ازدواج ندارند، هم‌چنین زنانی که در هنگام ازدواج اعلام می‌کنند که جراحی زیبایی کرده‌اند، تدلیس نیستند، از سویی هر نوع غش و تدلیسی موجب فسخ نکاح نیست.

۹. تحقق و عدم تحقق تدلیس در عملیات زیبایی

برخی از فقهای مذاهب فقهی اهل سنت با استناد به هشدار شدید حدیث «المتشبع بما لم يعط کلابس ثوبی زور» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۴۹؛ ج ۲، ص ۱۲۳). سیرکننده خویشان به چیزی که ندارد، وی مانند کسی است که لباس دروغین پوشیده است؛ پیامبر (ص) بر این باورند که در جراحی‌های زیبایی، چندین تدلیس و غش صورت می‌گیرد، از همین رو جراحی‌های زیبایی را مجاز ندانسته‌اند (المنجد، بی تا، ج ۱، ص ۷). با این حال همان‌گونه که گذشت، جراحی‌های زیبایی به‌خودی خود، به‌ویژه در هنگامی که طرف مقابل به آن‌ها علم دارد، موجب تدلیس نیستند، از همین روی درباره عیوب موجب فسخ مختص به زن، هم‌چون «رتقاء» علامه حلی گفته است: «اگر رتقاء خود را معالجه کند و بیماری وی از بین برود، مرد اختیار فسخ ندارد، در عین حال مرد حق ندارد که زن را به معالجه وادار سازد» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۶). با توجه به آن‌که از جمله جراحی‌های زیبایی متداول، جراحی زیبایی واژن است، ارتباط سخن علامه حلی با جراحی‌های زیبایی، به‌ویژه جراحی‌هایی که برای رفع عیب صورت می‌گیرند، وضوح بیشتری می‌یابد، از سویی آنچه ایشان بیان کرده یکی از مصادیق جراحی زیبایی است.

از آن‌جا که جراحی‌های زیبایی در بسیاری از موارد موجب بهبودی ظاهری و افزایش زیبایی یا رفع نقص می‌شوند، تحقق تدلیس با آن‌ها مشکل به نظر می‌رسد، مگر آن‌که عدم

آن‌ها شرط شود، زیرا در این صورت برای تحقق تدلیس عدم عمل به شرط کافی است؛ اشتراط باکره بودن از همین قبیل است (انصاری دزفولی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۳۴). از سویی حرمت تدلیس به خاطر خود تدلیس نیست، بلکه از آن روی است که موجب زیان زدن به دیگران می‌شود، از این رو، اگر تدلیس موجب اضرار به دیگران نباشد، حرام نیست، در عین حال می‌توان گفت در فرض اشتراط عدم جراحی زیبایی، چنان‌که خلاف آن ثابت شود، مشروط له به خاطر شرطی که طرفین بر آن توافق نموده‌اند حق فسخ دارد، این امر در هنگامی که جراحی زیبایی موفقیت‌آمیز نبوده و موجب نقصی در فرد شده وضوح بیشتری می‌یابد.

در تأیید اختیار مشروط له برای فسخ عقد به خاطر تخلف شرط باید گفت که در این که تدلیس به خودی خود موجب فسخ باشد تردید است؛ بلکه در فرض اشتراط چیزی و تخلف از آن، تدلیس موجب فسخ است، صاحب جواهر گفته است: «هرگاه زن با مردی به این شرط ازدواج کند که آزاد باشد، به دلیل صحیحه محمد بن مسلم از صادقین (ع) اختیار فسخ دارد، در روایت مزبور آمده که از امام (ع) درباره زنی آزاد پرسش شده که با مردی به شرط آزاد بودن ازدواج کرده و پس از آن فهمیده که وی مملوک است؟ حضرت فرموده‌اند: آن زن مالک خودش است، اگر بخواهد می‌تواند به ازدواجش با آن مرد ادامه دهد و اگر بخواهد می‌تواند آن را رها کند» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۴۲۸؛ نجفی، بی تا، ج ۳۰، ص ۳۷۲).

صاحب جواهر درباره این روایت گفته است: «ظاهر روایت مزبور نشانگر آن است که پس از صدق تدلیس و غرور و خدعه فرقی نمی‌کند که آزاد بودن در متن عقد شرط شود و یا آن‌که شرط نشود» (نجفی، بی تا، ج ۳۰، ص ۳۷۲). پس از آن در مسأله «الثانیة عشر» از امکان ملحق شدن تدلیس به اشتراط سخن گفته است (همان، ص ۳۸۶).

بررسی و نظر

از آن‌چه گذشت برمی‌آید که در صدق تدلیس بر اعمال و جراحی‌های زیبایی حتی در فرضی که زن قصد ازدواج دارد، تردید است، در مواردی که زن متأهل است و یا قصد ازدواج ندارد و نیز در فرضی که طرفین عقد نکاح، به تحقق جراحی زیبایی آگاهی دارند و یا فردی که جراحی زیبایی کرده آن را به دیگری اطلاع می‌دهد، تدلیس روی نداده است، از سویی در فرض صدق عنوان تدلیس بر جراحی زیبایی زنی که قصد ازدواج دارد، تدلیس به خودی خود موجب فسخ نکاح نیست، بلکه در موارد ذیل اختیار فسخ نکاح وجود دارد:

۱. در صورتی که در ضمن عقد نکاح به طور صریح یا ضمنی شرطی برای زن صورت گیرد، در این صورت در فرض تخلف از شرط، مشروط له (زن) حق فسخ نکاح را دارد. با توجه به فرض یاد شده و صدق اعمال جراحی درباره مرد، اگر زن عدم اعمال جراحی زیبایی یا چیز دیگری که مشروع است را شرط کند، در فرض تخلف مرد از شرط یاد شده، زن حق فسخ نکاح دارد.

۲. ازدواج بر تحقق وصفی مبتنی شود، در این صورت در فرض عدم تحقق وصفی که بر آن توافق شده است، فسخ عقد نکاح ممکن می‌باشد.

۳. هرگاه تدلیس موجب زیان شدیدی باشد که عرفاً قابل چشم‌پوشی، تسامح و گذشت نباشد، مثل آن‌که یکی از طرفین نابینا بوده و یا آن‌که به بیماری‌های مسری مبتلا باشد. بدیهی است که جراحی‌ها و اعمال زیبایی و رفع نقص از این قبیل نیستند.

در این فرض، فسخ ازدواج ممکن است؛ زیرا با توجه به قاعده لاضرر، که در معاملات و عبادات قابل جریان است (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۲۶۳)، دلیل «اوفوا بالعقود» (مائه/۱). بر عقدی که موجب ضرر است انطباق ندارد. دلیل مزبور در فرضی که زن زیان می‌بیند با توجه به آن‌که طلاق در اختیار مرد است نه زن، وضوح بیشتری می‌یابد.

در فرض اشتراط عدم جراحی زیبایی، مشروط له در فرض تخلف شرط حق فسخ دارد، از همین روی فقها به مواردی از شروط اشاره کرده‌اند که در صورت تخلف از آن‌ها

مشروط له حق فسخ دارد، موارد مزبور در خصوص اعمال و جراحی‌های زیبایی قابل تعمیم هستند؛ از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. هرگاه زن شرط کند که مرد آزاد بوده و یا آن که به قبیله خاصی منتسب باشد، در این صورت در فرض معلوم شدن کذب مرد و محرز شدن تخلف وی از شرط، زن حق فسخ نکاح را دارد (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۱۲).

شیخ طوسی گفته است: «هرگاه مردی خودش را به قبیله خاصی منتسب نموده و ازدواج کند، آن‌گاه خلاف آن روشن گردد، ازدواج باطل خواهد بود. ابن جنید و ابن حمزه نیز همین دیدگاه را بیان نموده‌اند» (طوسی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۱۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۲۰۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۴۸۹).

شیخ طوسی در جای دیگر گفته است: «هرگاه غرور (فریب) به خاطر نسب باشد، آیا زن حق خیار فسخ دارد یا خیر؟ نظر اقوی آن است که وی خیار فسخ ندارد، اما برخی گفته‌اند که وی خیار فسخ دارد» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ش، ج ۴، ص ۱۸۹).

علامه حلی نیز گفته است: «هرگاه معلوم شود که مرد از آن‌چه شرط شده پایین‌تر است، زن اختیار فسخ دارد» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۲۰۷).

فاضل مقداد پس از نقل عبارت علامه حلی گفته است: «اختیار فسخ داشتن زن اقوا است، مشروط به آن که در ضمن عقد شرط شده باشد، در صورت عدم شرط به دلیل اصالت بقای لزوم و عموم «اوفوا بالعقود» (مانده ۱/ زن حق فسخ ندارد) (حلی سیوری، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۳۱۱).

۲. هرگاه سفید یا سیاه نبودن فردی شرط گردد و آن‌گاه خلاف آن ثابت شود، مشروط له حق فسخ دارد (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۱۲).

۳. هرگاه عالم بودن مرد و یا سالم بودن وی از برخی بیماری‌ها شرط شود، در فرض تخلف شرط، مشروط له حق فسخ نکاح دارد (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۲۶۱).

۴. هرگاه یکی از زوجین صنعت و حرفه‌ای را ادعا کند که فاقد آن است، در فرض عدم

رضایت مشروط له، نکاح فسخ می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۲۰۸).
فاضل مقداد گفته است: «در فرض اشتراط، آیا صنعت و اعمال همین حکم را دارند؟
قول نزدیک‌تر آن است که آن‌ها نیز به خاطر عمل به شرط همین حکم را دارند» (حلی
سیوری، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۱۱).

۵. در صورت ادعای انتساب زن به مذهبی و معلوم شدن خلاف آن، در فرضی که به
جواز نکاح مسلمان با وی باور داشته باشیم، مرد حق خیار فسخ نکاح را دارد (همو،
۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۱۱).

۶. در صورتی که مرد بکارت زن را شرط کند و آن‌گاه خلاف آن معلوم شود، از دیدگاه
برخی از فقهاء، از جمله شهید اول، مرد حق فسخ نکاح را دارد (شهید اول، ۱۴۱۰ق،
ص ۱۸۶).

در تأیید آن‌چه گذشت می‌توان گفت که عیب و تدلیس تفاوت دارند؛ زیرا منشأ خیار
در عیب آن است که وجود عیب در واقع ثابت شود، اما برای تحقق تدلیس عدم عمل به
شرط کافی است، به گونه‌ای که در صورت عدم اشتراط، فسخ تحقق نمی‌یابد. اشتراط باکره
بودن از همین قبیل است (انصاری دزفولی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۳۴). از سویی در صورت وجود
عیب در هنگام عقد نکاح، می‌توان به مجرد آن عیب - هر چند که سلامت از آن را در هنگام
عقد شرط نکرده باشند - عقد نکاح را فسخ نمود. بر خلاف تدلیس که فسخ نکاح با آن در
صورتی ممکن است که در ضمن عقد شرط شود و آن‌گاه از شرط مزبور تخلف صورت
گیرد (فخر المحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۱۰، ص ۵).

برخی از فقهاء از امکان جریان خیار تدلیس و خیار اشتراط در نکاح سخن به میان
آورده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص ۱۲۴). تعبیر ایشان نشانگر تفاوت تدلیس و اشتراط
است، در این صورت می‌توان گفت که فسخ نکاح در سه فرض امکان‌پذیر است که عبارتند
از: ۱. عیوب ۲. تدلیس با شرایط و ارکان خاص آن ۳. اشتراط، مثل اشتراط طبیعی بودن
زیبایی فرد و به عبارتی عدم جراحی زیبایی شخص، اعم از زن و مرد.

نتیجه

۱. با توجه به تعریف مشخص عیب و محدود بودن آن به موارد خاص، بر جراحی‌های زیبایی عنوان «عیب» صادق نیست، هر چند که موارد غیر مذکور در روایات، هم‌چون اعتیاد، ایدز و مشابه آن‌ها را عیب به‌شمار آوریم، جراحی‌های زیبایی به دلیل افزایش زیبایی که ایجاد می‌کنند و یا عیب و نقصی را از بین می‌برند و یا کاهش می‌دهند، عیب محسوب نمی‌شوند، از همین رو صرف جراحی و عمل زیبایی مجوز فسخ نکاح نیست.

۲. برخی از کارهای افزایش‌دهنده‌ی زیبایی رایج در زمان گذشته، هم‌چون «وصل الشعر» (وصل موی زنی دیگر به موی زن)، «وشم خدود» (خالکوبی بر گونه‌ها) و مشابه آن‌ها با انواع اعمال و جراحی‌های زیبایی امروزی شباهت‌هایی دارند، زیرا هر دوی آن‌ها در فرضی که به قصد ایجاد و یا افزایش زیبایی باشند و در آن‌ها تدلیس زوج مورد نظر نباشد مجاز هستند.

۳. گستردگی تدلیس و انواع آن نشانگر آن است که بین تدلیس و جواز فسخ نکاح ملازمه‌ای نیست، زیرا تدلیس با شرایط خاصی، از جمله غیر قابل گذشت بودن عیب و... موجب فسخ نکاح است به گونه‌ای که می‌توان گفت تدلیس به‌خودی خود موجب فسخ نکاح نیست، بلکه در صورتی که عیب قابل تسامح و گذشت نباشد، مثل کوری و نیز در صورت اشتراط چیزی در ضمن عقد و تخلف از آن، حق فسخ نکاح قابل توجیه و پذیرش است.

۴. نقش زمان و مکان در تدلیس انکارناپذیر است؛ زیرا ممکن است چیزی در یک‌زمان و یک‌جا تدلیس باشد اما در زمان و جای دیگر تدلیس نباشد. به عبارتی با هر تعریفی از تدلیس، ممکن است مصداق آن در شهرها و قومیت‌های مختلف متفاوت باشد، از همین رو حتی با تعریف سخت‌گیرانه‌ی شیخ انصاری از تدلیس که گفته هر چیزی که موجب میل و رغبت در خواستگار شود، حتی در صورت علم خواستگار به غیر واقعی بودن آن، موجب تدلیس است، نمی‌توان مصادیق تدلیس را به عنوان یک حکم عمومی برای کل

جامعه اسلامی اعلام کرد؛ زیرا ممکن است گاهی یک عمل، مثلاً حنا بستن، در یک شهر، زینت دانسته شده و موجب میل خواستگار گردد ولی در شهری دیگر، نه تنها زیبا تلقی نشود بلکه زشت و ناپسند به‌شمار رود.

۵. اعمال و آرایش‌های سریع الزوال، مانند سرخ کردن گونه‌ها و تزریق ژل لب و مشابه آن‌ها با اعمال و آرایش زیبایی ثابت که معمولاً در انواع جراحی زیبایی به چشم می‌خورند متفاوت هستند، زیرا در آرایش‌های سریع الزوال که زیبایی ایجاد شده به آسانی از بین می‌رود تحقق غش ممکن‌تر می‌باشد. با این وجود آرایش‌های سریع الزوال بر فرض حرام بودن، تحقق تدلیس با آن‌ها مورد تردید است. بر عکس آرایش‌های سریع الزوال که زیبایی موقت را موجب می‌شوند، آرایش و جراحی‌های زیبایی ثابت، زیبایی ماندگار و با دوامی را موجب می‌شوند.

۶. با توجه به اصل تقابل عدم و ملکه، تدلیس در فرضی متصور است که امکان آن باشد و هدف تدلیس‌کننده، اضرار به غیر باشد، از این رو جراحی زیبایی زن متأهل و زنی که مجرد است و در عین حال قصد ازدواج ندارد، هم‌چنین در فرضی که طرفین نکاح از جراحی انجام شده باخبرند یا جراحی‌کننده، دیگری را از آن مطلع نموده باشد، تدلیس نمی‌باشد.

منابع

قرآن کریم.

ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.

ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، ج ۱۴، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۶ق.

ابن منظور مصری، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۶، چ ۳، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ۱۴۱۴ق.

احسائی ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۱، قم، دار سیدالشهداء للنشر،

۱۴۰۵ق.

امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۱، ج ۱۸، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۸۴ش.
انصاری دزفولی، مرتضی، کتاب مکاسب، ج ۱، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری،
۱۴۱۵ق.

همو، رساله فی التحريم من جهة المصاهرة، قم، منشورات دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
بخاری، محمد بن علی، صحیح البخاری، ج ۷، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
تبریزی، جواد بن علی، صراط النجاة، ج ۹، قم، دار الصدیقة الشهيدة، ۱۴۲۷ق.
حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعة، ج ۲۰، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.
حلی علامه، حسن بن یوسف، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية، ج ۱ و ۲، قم، مؤسسه امام
صادق (ع)، ۱۴۲۰ق.

همو، ارشاد الاذهان الی احكام الايمان، ج ۲، قم، دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه
علمیه قم، ۱۴۱۰ق.

همو، مختلف الشیعه، ج ۷، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،
۱۴۱۳ق.

همو، قواعد الاحکام، ج ۲، قم، دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
حلی سیوری، فاضل بن مقداد، التنقیح الرانح لمختصر الشرايع، ج ۳، ج ۱، قم، کتابفروشی آیت الله
مرعشی، ۱۴۰۴ق.

حلی محقق، نجم الدین جعفر، شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ج ۲، قم، مؤسسه
اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

خمینی امام، روح الله، تحریر الوسيلة، ج ۲، قم، مؤسسه مطبوعاتی دار العلم، بی تا.
خویی موسوی، ابو القاسم، فقه الاعذار الشرعية و المسائل الطبية، قم، دارالصديقة الشهيدة سلام الله
عليها، ۱۴۲۷ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، المواهب فی تحریر أحكام المكاسب، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۴ق.
سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، ج ۲۵، ج ۴، قم، مؤسسه المنار، دفتر حضرت آية الله،
۱۴۱۳ق.

شهید اول، محمد بن مکی، ذکرى الشیعة فی احکام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۹ق.
همو، اللعة الدمشقية فی فقه الامامية، بیروت، دار التراث الدار الاسلامية، ۱۴۱۰ق.

- همو، البیان، قم، نشر البیان، ۱۴۱۲ق.
- شهیدثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی شرایع الاسلام، ج ۳، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
- صدوق قمی، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۳، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
- طباطبایی حائری، علی بن محمد، ریاض المسائل، ج ۱، قم، مؤسسه آل‌البت (ع)، بی تا.
- طوسی، شیخ، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۷، چ ۴، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- همو، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، چ ۲، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
- همو، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۴، چ ۳، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ق.
- طوسی ابن حمزه، محمد بن علی، الوسیله الی نیل الوسیله، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.
- فخر المحققین حلّی، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۷، چ ۲، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
- قندهاری محسنی، محمد آصف، الفقه و مسائل طبیه، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۴ق.
- کاشف الغطاء نجفی، جعفر بن خضر مالکی، القواعد الستة عشر، بی تا.
- کازمی فاضل، جواد بن سعد اسدی، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، ج ۲، بی تا.
- کلانتر، محمد، شرح کتاب المکاسب، ج ۲، چ ۳، قم، مؤسسه مطبوعاتی دار الکتب، ۱۴۱۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱۳، چ ۱، قم، دار الحدیث للطباعة و النشر، ۱۴۲۹ق.
- مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، بی تا.
- مصری، مهدی، «ملاحظات شرعی، اخلاقی، قانونی اعمال جراحی زیبایی»، دومین همایش بررسی ضوابط شرعی در پزشکی، ۲۰۰۳م.
- مجلسی، محمد تقی، یک دوره فقه کامل فارسی، چ ۱، تهران، مؤسسه و انتشارات فراهانی، ۱۴۰۰ق.
- همو، مرآة العقول، ج ۱، چ ۲، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
- مغنیه، محمد جواد، فقه الامام الصادق (ع)، ج ۵، چ ۲، قم، مؤسسه انصاریان، قم، ۱۴۲۱ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، کتاب النکاح، ج ۵، چ ۱، قم، انتشارات مدرسه امام امیر المؤمنین (ع) منتظری، ۱۴۲۴ق.
- منتظری، حسینعلی، رساله استفتانات، ج ۳، قم، بی تا.

المنجد، محمد صالح، جمال المرأة، بی چا، بی جا، بی تا.
میردامادی استرآبادی، محمد باقر، شارع النجاة فی احکام العبادات، ج ۱، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه
اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، ۱۴۲۶ق.
نجفی، بشیر حسین، مصطفی الدین القیم، ج ۱، نجف اشرف، دفتر آیت الله نجفی، ۱۴۲۷ق.
نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۳۰، ج ۷، دار التراث العربی، بی تا.
نسائی، احمد بن شعیب، سنن النسائی، ج ۸، ج ۱، بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸ق.
واسطی زبیدی، محب الدین، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۸، ج ۱، بیروت، دار
الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ق.